جلسه 245

سه شنبه 23/07/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقوال در وجوب مقدمه بود.

قول سوم قولی است که به مرحوم شیخ نسبت داده شده است که فرموده اند: واجب غیری مقدمه ای است که قصد بها التوصل. اگر شما وضوء بگیرید به قصد توصل به نماز، این وضوء واجب غیری است. اما اگر وضوء بگیرید لا بقصد التوصل الی الصلاة، این وضوء واجب غیری نیست.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: فرق بین این قول با قول صاحب معالم این است که: صاحب معالم اراده اتیان به ذی المقدمة را شرط وجوب گرفت. شرط وجوب مقدمه ارادة الاتیان بذی المقدمة بود. اما مرحوم شیخ این ارادة الاتیان بذی المقدمة را شرط واجب گرفت. الواجب الغیری هو الوضوء الذی ارید الاتیان بالصلاة بعده.

اقول: این فرمایش آقای خوئی تمام نیست. فرق است بین قصد توصل و اراده اتیان به ذی المقدمة. ما با ذکر یک مثال فرقش را عرض می کنیم:

کسی اول وقت وضوء گرفت، اما نمی داند آیا با این وضوء نماز خواهد خواند یا نه. اراده اتیان به صلاة قطعا دارد، در داخل وقت او می خواهد نماز بخواند، اما قصد ندارد که با این وضوء توصل کند به نماز. بلکه می گوید حال وضوء می گیریم، اگر حوصله مان گرفت نماز می خوانیم، والا چرتی می زنیم بعد بلند می شویم تجدید وضوء می کنیم و نماز می خوانیم. اراده اتیان ذی المقدمة دارد، اما قصد توصل به این وضوء الی ذی المقدمة ندارد.

سؤال وجواب: صاحب معالم نگفت ارادة الاتیان بذی المقدمة لهذه المقدمة. گفت ارادة الاتیان بذی المقدمة. ... از نظر صاحب معالم این وضوء اگر اتفاقا تا وقت نماز بماند وجوب غیری دارد. چون شرط وضوء ارادة الاتیان بذی المقدمة است، اما بنابر نظر مرحوم شیخ این وضوء واجب غیری نیست، چون لم یقصد به التوصل. قصد ندارد که با این وضوء نماز بخواند. شاید با این وضوء نماز بخواند و شاید هم نخواند. اگر با این وضوء نماز خواند، از نظر مرحوم شیخ این وضوء مصداق واجب غیری نیست. بلکه مرحوم شیخ معتقد است که این وضوء باطل است.

اما مرحوم صاحب معالم می گوید این مکلف اراده اتیان به ذی المقدمة که دارد چه با این وضوء و چه با وضوء دیگر. پس این وضوء شرط وجوبش فراهم است.

عبارت صاحب معالم این است که: وجوب المقدمة فی حال کون المکلف مریدا للفعل المتوقف علیها. مکلف اراده دارد صلاة متوقف بر وضوء را اتیان کند. اما شرطش این نیست که اراده کند با همین وضوء من نماز می خوانم. از نظر صاحب معالم اگر اتفاقا با این وضوء نماز بخواند، کشف می شود که آن وضوء وجوب غیری داشته است. اما از نظر مرحوم شیخ چون هنگام وضوء قصد توصل به این وضوء را الی الصلاة نداشت، این وضوء مصداق واجب غیری نیست بل یقع باطلا عند الشیخ الاعظم کما سیأتی توضیحه. ولو بعدا بخواهد نماز بخواند ایشان می گوید باید وضوئش را اعاده کند.

در رابطه با این قول منسوب الی الشیخ، انصاف این است که عبارت تقریرات شیخ مشوش هست. ولذا مرحوم آخوند به مرحوم شیخ نسبت می دهد که ایشان قصد توصل را در واجب غیری معتبر می داند.

اما برخی از بزرگان مثل مرحوم ایروانی، مرحوم بروجردی، حضرت امام فرموده اند این نسبت اشتباه محض است. و مرحوم شیخ انصاری مثل مشهور می گوید ذات مقدمه واجب غیری است، ولی در عبادیت مقدمه شرط است قصد توصل. مقدمه ای که عبادت باشد اگر بدون قصد توصل بیاوریم لا یقع عبادة. وضوء عبادی بدون قصد توصل صحیح نیست، چون لا یقع امتثالا و عبادة. قصد توصل در امتثال واجب غیری معتبر است نه در اصل واجب غیری. ولذا ولو مقدمه توصلیه را بدون قصد توصل بیاوریم مصداق واجب غیری هست.

ما به عبارات مرحوم شیخ در تقریرات که مراجعه کردیم انصاف این است که نه نسبت صاحب کفایه به مرحوم شیخ قطعی است و نه نسبت مرحوم ایروانی و بروجردی و حضرت امام. عبارات تقریرات دو پهلو است. چند عبارت دارد که با نسبت صاحب کفایه می سازد.

می گوید: وهل یعتبر فی وقوعه علی صفة الوجوب أن یکون الاتیان بالواجب الغیری لاجل التوصل الی الغیر؟ فیه وجهان، اقواهما الاول.

پس ایشان می گوید: و هل یعتبر فی وقوعه علی صفة الوجوب. نمی گوید وهل یعتبر فی وقوعه امتثالا و عبادة. یعنی نصل سلّم هم که توصلی است بدون قصد توصل لا یقع علی صفة الوجوب.

شاهد دیگر این است که می گوید:

تظهر ثمرة هذا النزاع فی القصد المتوقف علیه انقاذ الغریق. انقاذ غریق متوقف است بر غصب. مرحوم شیخ می گوید به نظر مشهور که ذات مقدمه واجب غیری است، این غصب واجب است حتی اگر انقاذ غریق نخواهید بکنید. فرصت طلائی است برای افرادی که انگیزه غصب دارند. انقاذ غریق نمی کند، اما غصب که مقدمه انقاذ غریق است انجام می دهد. از نظر مشهور این غصب نه تنها حرام نیست بلکه واجب غیری هم هست. اما مرحوم شیخ می فرماید: به نظر ما غصبی که قصد به التوصل الی انقاذ الغریق او واجب است. غصبی که لم یقصد به التوصل الی انقاذ الغریق او حرام است. می گوید تظهر ثمرة النزاع در این مورد. معلوم می شود که از نظر ایشان واجب غیری غصبی است که قصد به التوصل الی انقاذ الغریق.

و جالب این است که این را به عنوان ثمره نزاع می گوید. ولذا به عنوان جمله معترضه عرض کنم: این چیزی هم که مرحوم نائینی از استادش مرحوم سید محمد فشارکی نقل می کند که شیخ انصاری در خصوص محرمه می گفت شرط وجوب آن قصد توصل است. مقدمه مباحه را نمی گفت. بلکه در مثل همین مثال غصب می گفت شرط وجوب آن اگر بخواهد این غصب مصداق واجب غیری باشد قصد توصل به انقاذ غریق معتبر است. نه در نصب سلّم مباح.

خب این نسبت با عبارت تقریرات جور نمی آید. عبارت تقریرات این است که تظهر ثمرة النزاع در این مثال مقدمه محرمه. نه اینکه یخص النزاع بهذا المثال.

پس این عبارت هایی که نقل کردیم مؤید نسبتی است که مرحوم آخوند به مرحوم شیخ می دهد.

اما در تقریرات عبارات دیگری هست که مؤید نسبت مرحوم ایروانی وآقای بروجردی و حضرت امام هست، که قصد توصل در امتثال و عبادیت دخیل است. ولذا بدون قصد توصل مقدمه عبادیه باطل می شود. خب این هم از برخی از عبارات مرحوم شیخ در تقریرات استفاده می شود:

مثلا در بحث مقدمه موصله (که بحث بعد هست) می گوید: فرق مقدمه موصله با نظر ما که می گوئیم مقدمه ای که قصد بها التوصل فقط در مقدمات عبادیه است. ما مقدمه عبادیه را معتقدیم که بدون قصد توصل باطل است، ولی مطلب صاحب فصول ربطی به این حرف ندارد، بلکه او می گوید اصلا مقدمه ای که واقع توصل داشته باشد واجب است. مرحوم صاحب فصول بحث از وجوب غیری می کند، می گوید توصل الی الواجب در واجب غیری اخذ شده است. ولی ما این را نمی گوئیم. ما می گوئیم قصد توصل در عبادیت واجب غیری اخذ شده است. تعبیر ایشان این است:

اما فی المقدمات التوصلیه کغسل الثوب فقضیة القول الاول (یعنی قول به قصد توصل) هو الوجوب مطلقا. می گوید قول ما که ما معتقدیم قصد توصل معتبر است، در مقدمه توصلیه ما معتقدیم اصلا مقدمه مطلقا واجب است. خب مقتضی قضیة القول الاول یعنی قضیه قول به قصد توصل در مقدمه توصلیه هو الوجوب مطلقا. چه قصد توصل بکنید چه نکنید. بعد می گوید و اما فی المقدمات العبادیة، در مقدمات عبادیه فرق بین ما وقول صاحب فصول این است که: به نظر ما قصد توصل دخیل است در امتثال. ولی صاحب فصول می گوید واقع توصل در وجوب دخیل است.

اینکه می گوئیم عبارت تقریرات مشوش است یعنی همین دیگر. این عبارت را بخوانم: إنه ربما یتوهم أنّ القول بوجوب قصد التوصل فی الامتثال بالواجب الغیری یلازم القول باعتبار التوصل فی وقوع لواجب الغیری علی صفة الوجوب. ممکن است توهم بشود که حرف ما که می گوئیم قصد توصل در امتثال دخیل است، ملازم است با قول صاحب فصول که می گوید واقع توصل در وجوب و در تحقق واجب غیری دخیل است. ولی این توهم درست نیست. اما فی المقدمات التوصلیة کقصد الثوب فظاهر، إذ قضیة القول الاول (یعنی قول ما که قصد توصل در امتثال دخیل است در مقدمه توصلیه) هو الوجوب مطلقا. قول ما این است که مقدمه توصلیه واجب است مطلقا، یعنی ولو قصد توصل نکنی. در مقابل مقدمه عبادیه. که در مقدمه عبادیه مرحوم شیخ می گوید ما می گوئیم قصد توصل دخیل است در وقوع عبادت، اما مرحوم صاحب فصول می گوید واقع توصل در وقوع مقدمه علی صفة الوجوب دخیل است.

عبارت دیگر که مؤید این است که مرحوم شیخ قصد توصل را در امتثال دخیل می داند نه در وجوب، این عبارت است:

می گوید: إذا لم یقصد التوصل یحصل ذات الواجب و إن لم یحصل الامتثال. اگر در مقدمه توصلی قصد توصل نکرد، ذات واجب محقق می شود، امتثال محقق نمی شود. خب اگر بنا باشد قصد توصل را مرحوم شیخ در واجب غیری دخیل بداند، بدون قصد توصل ذات واجب غیری هم محقق نمی شود، چون قیدش محقق نشده است. اینکه می گوید در مقدمه توصلیه اگر قصد توصل نکنیم ذات واجب حاصل می شود فقط امتثال حاصل نمی شود، این معلوم می شود که ذات واجب را ذات مقدمه می داند. و الا اگر قید قصد توصل هم داشت، بدون این قید که ذات واجب هم محقق نمی شود.

به هر حال این بحث خیلی مهم نیست. مهم این است که این نسبت مشهور به مرحوم شیخ را بحث و بررسی کنیم. حال ایشان قائل است یا قائل نیست چندان مهم نیست.

خلاصه این قول شد قول به اعتبار قصد توصل در واجب غیری علی ما نسب الی الشیخ الاعظم فی الکفایة.

اقول: اشکال این قول این است که: اخذ قصد توصل در واجب غیری بلا وجه است. ایشان دلیلی نیاورده است مگر یک دلیلی که محقق اصفهانی مطرح می کند که عرض خواهیم کرد.

سؤال وجواب: بنابر نسبت مرحوم ایروانی اصلا اختلافی بین مرحوم شیخ با مشهور نیست. شیخ انصاری و صاحب کفایه یک قول دارند. صاحب کفایه هم به عنوان نماینده مشهور می گوید من معتقدم قصد توصل دخیل است در امتثال و عبادیت مقدمه. ولذا طبق این نسبتی که محقق ایروانی و مرحوم آقای بروجردی و حضرت امام می دهند قول شیخ انصاری با قول صاحب کفایه یکی است. ولذا می گویند چرا صاحب کفایه به شیخ انصاری اشکال می کنند.

نکته وجوب مقدمه را باید پیدا کنیم چیست. در این نکته قصد توصل هیچ جایگاهی ندارد. چرا؟ برای اینکه یا نکته اش این است که توقف دارد ذی المقدمة بر مقدمه. نکته اش توقف است، که مرحوم آخوند هم می گوید نکته وجوب مقدمه توقف الواجب علیه است. اگر نکته این است، باید ذات مقدمه واجب باشد. چون صعود الی السطح بر ذات نصب سلّم توقف دارد نه بر نصب سلمی که قصد به التوصل.

بله اگر نکته وجوب مقدمه ترتب ذی المقدمة است بر او، کما هو الصحیح، مولائی که شوق دارد به صعود الی السطح، شوق پیدا می کند به آن نصب سلمی که در سلسله علل صعود الی السطح باشد. آن نصب سلمی که به دنبالش صعود الی السطح نیست مولا نسبت به او شوق ندارد، بلکه می گوید ای عبد تو که صعود الی السطح نمی کنی چرا نصب سلّم کردی و خانه را شلوغ کردی. شوق مولا به صعود الی السطح منشأ شده است که شوق پیدا کند به آن نصب سلمی که یترتب علیه الصعود الی السطح. اگر نکته این باشد، می شود نظر صاحب فصول که مقدمه موصله واجب است. آن نصب سلمی که بعد از آن صعود الی السطح محقق می شود. می شود قول به وجوب مقدمه موصله. قصد توصل هیچ جایگاهی در بحث وجوب مقدمه ندارد، نه شاهد این قصد توصل را اخذ کرده و نه عقل اخذ کرده است.

سؤال وجواب: در خصوص مقدمه محرمه، آنجا هم قصد توصل نقش ندارد واقع توصل نقش دارد....ولی در مقدمه محرمه مثل غصب که انقاذ غریق متوقف است بر آن، مولا می بیند آن غصبی که بعد از آن انقاذ غریق نشود مبغوض است. و چون مبغوض است ولذا حرمت او را حفظ می کنیم بخاطر وجود این مانع. آن غصبی که موصل به انقاذ غریق نیست خب مفسده دارد. مرحوم آخوند چون مقدمه موصله را محال می داند، ولذا می گوید این غصب مطلقا واجب است. اما کسی که می گوید فی حد ذاته لولا المانع نکته وجوب مقدمه توقف است. اما بعضی جاها مانع داریم، مثل مقدمه محرمه مانع داریم که نکته توقف بخواهد مطلق مقدمه را واجب کند. مانع این است که این غصب که یتوقف علیه انقاذ الغریق مبغوض مولا است. ولذا مولا به حداقل اکتفاء می کند، می گوید غصبی که موصل به انقاذ غریق است واجب است، اما غصبی که موصل به انقاذ غریق نیست من چرا واجب کنم؟ چرا بگذارم مبغوض من محقق بشود. کسی که انقاذ غریق نمی کند چرا راجع به او تحریم نکنم غصب را؟ خب این منشأ می شود غصبی را تحریم کند که لا یوصل الی انقاذ الغریق. اینجا هم اگر بخواهد مولا روی حکمت عمل کند باید تحریم کند غصب غیر موصل را. خب قصد توصل چه نقشی دارد؟ کسی که قصد ندارد انقاذ غریق بکند و بعدا انقاذ غریق می کند آن غصبش می شود تجری. ولو اگر قصد انقاذ غریق داشت هنگام غصب، ولی بعدا انقاذ غریق نکرد وپشیمان شد، ما می گوئیم چون واقع توصل شرط است در این وجوب غیری، اگر تو قصد توصل هم بکنی ولی بعد پشیمان بشوی از انقاذ غریق و واقعا توصل نکنی، آن غصبی که انجام دادی یقع حراما. صرف قصد توصل مبرر نیست. شما واقعا که توصل نکردی به این غصب الی الانقاذ، ولو قصد توصل هم داشتی حین الغصب، ولی چون بعد از غصب پشیمان شدی، عقابت هم اشکال ندارد. چون ما به تو تکلیف کردیم غصب موصل الی انقاذ الغریق را. چرا غصب غیر موصل را ایجاد کردی. ولو قصد توصل داشتی داشته باش، قصد توصل به چه درد مولا می خورد. آن چیزی که به درد مولا می خورد ایصال آن مقدمه است الی ذی المقدمة.

سؤال وجواب: اگر واقعا برود سر استخر ببیند این غریق مرد یا دیگری او را نجات داد، خب او می شود معذور. چون کشف می شود که انقاذ غریق بر این آقا واجب نبود، ولذا اصلا آن قبض مقدمه واجب نبود. این خیال می کرد این غصب مقدمه واجب است. ولذا معذور است. این مثال شما ربطی به بحث ما ندارد. بحث ما در جائی است که واقعا غصب مقدمه واجب باشد. کلام در این است که این غصبی که مقدمه واجب است شما می گوئید غصبی که قصد به التوصل واجب و غصبی که لم یقصد به التوصل حرام، طبق نقل مرحوم فشارکی که به مرحوم شیخ اینجور نسبت می دهد، اینهم وجهی ندارد. برای اینکه نکته در واقع توصل است. غصبی که موصل باشد الی انقاذ الغریق، محبوب غیری مولا است. غصبی که موصل نباشد، خب آن مبغوض مولا است. حالا شما اگر قصد توصل داشتید ولی واقعا موصل نبود معذورید.

محقق اصفهانی دیده است که مرحوم شیخ اینجا مظلوم واقع شده است، یک مطلبی را از خود تقریرات مرحوم شیخ احتمالا استفاده کرده ولی پر و بال داده است. چون این مطلب در مطارح الانظار هم هست ولی چون محقق اصفهانی پر و بال داده ما به اسم ایشان نقل می کنیم:

محقق اصفهانی در متن نهایة الداریة می گوید حق با مرحوم شیخ است. در حاشیه نهایة الدرایة که بعدا نوشته می گوید اشتباه کردیم.

متن نهایة الدرایة می گوید: اولا این را بدانید حیثیت تعلیلیه در حکم عقل بازگشتش به حیثیت تقییدیه است. یعنی اگر بگویند الکذب قبیح لأنه ظلم، این یعنی الظلم قبیح. چرا؟ برای اینکه معلوم می شود که کذب قبیح بالعرض است، و کل ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات. پس معلوم می شود آن چیزی که قبیح است ظلم است. و قبیح ظلم است که این قبیح بالذات است، کذب هم می شود قبیح بالعرض. یا مثلا می گوئیم ضرب الیتیم للتأدیب حسن. می گوید معلوم می شود حیثیت تعلیلیه حکم ضرب یتیم تأدیب است. پس حکم ضرب یتیم بالعرض است و ینتهی الی ما بالذات که حسن تأدیب است.

اقول: در این مثال مسامحه است. باید می گفت ضرب الیتیم حسن لکونه تأدیبا. والا ضرب الیتیم للتأدیب این تحصیص است نه تعلیل. می خواهد بگوید حصه ای از ضرب یتیم. آن حصه ای از ضرب یتیم که به غرض تأیب است حسن است. در او اصلا حیثیت تعلیلیه ذکر نشده است. مثل این می ماند که آب خوردن برای سیراب شدن حسن است اما برای شکم پر کردن حسن نیست. این اصلا حصه ای از شرب ماء را می گوید، این ربطی به تعلیل ندارد. حصه ای از ضرب یتیم که للتأدیب است این حصه حسن است، اما حیثیت تعلیلیه این حکم را نگفته است.

پس باید محقق اصفهانی تعبیر می کرد که ضرب الیتیم حسن لکونه تأدیبا. حالا مهم نیست.

بعد محقق اصفهانی می گوید: حاکم به وجوب مقدمه عقل است. حیثیت تعلیلیه در حکم عقل برگشت به حیثیت تقییدیه، یعنی موضوع حکم حقیقتا همین حیثیت تقییدیه است. و حکم به وجوب مقدمه حکم عقل است. عقل می گوید وضوء واجب است لکونه مقدمة. لکونه مقدمة حیثیت تعلیلیه است برای حکم عقل به وجوب مقدمه. حیثیت تعلیلیه هم که برمی گردد به حیثیت تقییدیه، معنایش این است که وجوب می رود روی عنوان مقدمه. کأنه مولا گفته است مقدمة الصلاة واجبة. نگفته الوضوء واجب.

حالا که اینطور شد، محقق اصفهانی فرموده دیگر مطلب تمام شد. وجوب رفته روی عنوان مقدمه. تا شما قصد نکنید این عنوان مقدمه را، عنوان مقدمه از اختیار شما صادر نمی شود. شما هر فعلی را تا قصد نکنید لا یصدر عن اختیار. مثلا اگر کسی توجه نداشت که این تیراندازی قتل مؤمن است، فکر می کرد قتل گنجشک است. قتل مؤمن لم یصدر عن اختیار. چرا؟ برای اینکه قصد عنوان قتل مؤمن را نداشت. شما که می خواهید عنوان مقدمه از شما صادر بشود از روی اختیار، باید عنوان مقدمه را قصد کنید. قصد عنوان مقدمه یعنی قصد توصل. چرا؟ برای اینکه عقل وقتی می گفت یجب الوضوء للصلاة، می گفت لکونه مقدمة و موصلة الی الصلاة. پس واجب می شود عنوان مقدمه و عنوان توصل. این عنوان مقدمه و عنوان توصل را تا قصد نکنی از روی اختیار تو صادر نشده است.

شما ممکن است بگوئید خب از روی اختیار صادر نشود، چه می شود؟ من عنوان مقدمیت نصب سلّم را مثلا قصد نمی کنم، عنوان نصب سلّم را قصد می کنم. نصب سلّم از روی اختیار من صادر شده است، اما عنوان مقدمه از روی اختیار من صادر نشده، مهم نیست.

ایشان می فرماید اتفاقا خیلی مهم است. چرا؟ برای اینکه وجوب وقتی رفت روی عنوان مقدمه، متعلق وجوب فعل اختیاری است، محال است وجوب به فعل غیر اختیاری تعلق بگیرد. وجوب می رود روی فعل اختیاری. پس وجوب می رود روی آن عنوان المقدمه ای که فعل اختیاری باشد. ولذا اگر شما نصب سلّم کنید بدون قصد عنوان المقدمة، این عنوان المقدمة فعل اختیاری شما نیست. و تا فعل اختیاری نباشد امر به آن تعلق نمی گیرد. حالا اینکه این نصب سلّم بدون قصد توصل مجزی است از واجب آن بحث دیگری است، غیر الواجب مجزئ عن الواجب. اما وجوب متعلقش فعل اختیاری است. و در صورتی عنوان مقدمه فعل اختیاری است که آن عنوان مقدمه را قصد کنیم.

محقق اصفهانی خودش در پاورقی نهایة الداریة برگشته است و می گوید ما اشتباه کردیم. می گوید اصلا رجوع حیثیت تعلیلیه در حکم عقل به حیثیت تقییدیه مربوط به عقل عملی است. در ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمة عقل نظری حاکم است نه عقل عملی.

اینکه رجوع حیثیت تعلیلیه به حیثیت تقییدیه اختصاص دارد به حکم عقل عملی، بخاطر این است که عقل نظری ادراک می کند. عقل عملی یعنی حکم عقلاء به مدح فاعل عدل و ذمّ فاعل ظلم. آن ربطی به ادراک عقل ندارد. ایشان اینجور می گوید. می گوید عقل عملی یعنی حکم العقلاء بمدح فاعل العدل و ذم فاعل الظلم. در عقل عملی که حکم عقلاء هست، عقلاء وقتی مدح می کنند ضارب یتیم را چون تأدیب می کند یتیم را، پس در حقیقت ممدوح می شود تأدیب. اما در عقل نظری اصلا ادراک عقل است. خب سبب ادراک عقل که در موضوع حکم اخذ نمی شود. سبب ادراک عقل هر چیزی باشد، اینکه دلیل نمی شود که در موضوع آن واقع که یدرکه العقل اخذ بشود. مثلا به برهان إنّ وجود ممکن سبب ادراک عقل نظری است که واجب الوجود داریم. اما وجود ممکن که سبب ادراک وجود واجب الوجود است، آیا در موضوع وجود واجب الوجود اخذ می شود؟ شما بخاطر اینکه ممکن وجود دارد، به برهان إنّ می گوئید پس ما واجب الوجود هم داریم. چون ممکن بدون علت صادر نمی شود. اما معنایش این نیست که وجود واجب الوجود را که درک کردید در موضوعش وجود ممکن اخذ بشود. چه ربطی به هم دارد؟

اینجا هم مقدمه بودن نصب سلّم مثلا سبب می شود که عقل درک کند که شارع وجوبش را برده روی لفظ سلّم. مقدمه بودن سبب ادراک عقل است، اما مدرک چیست؟ مدرک وجوب شرعی نصب سلّم است. خب وجوب شرعی نصب سلّم رفته است روی نصب سلّم، نرفته روی عنوان مقدمه.

این بیانی است که ایشان دارد. توضیح این بیان وسائر مطالب انشاءالله روز شنبه.